

## دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۹ جاشوا 6-8

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد یوشع از طریق روت است. این جلسه شماره نه، یوشع ۶-۸، اریحا و هوشع است.

خب، سلام. در این بخش، به بخش اصلی دوم کتاب می‌پردازیم. من فصل‌های ششم تا دوازدهم را در این بخش قرار می‌دهم و بسیاری از مفسران از این بخش به عنوان فتح سرزمین و نبردها یاد می‌کنند. من تصمیم گرفتم این بخش را «به ارث بردن سرزمین» بنامم، بر اساس برداشت من از محور اصلی کتاب، موهبت الهی و میراث و غیره.

اما بله، اینها فصل‌هایی هستند، حداقل فصل‌های ششم تا یازدهم، که در آنها اسرائیل درگیر درگیری با کنعانیان است. این درگیری به آرامی با اولین رویارویی نظامی با کنعانیان در اریحا آغاز می‌شود و سپس ما شاهد پیروزی بزرگی هستیم، البته که خدا پیروزی را عطا کرد، اما پس از آن با لغزش اسرائیل مواجه می‌شویم که با بی‌وفایی عمل می‌کند و شکست می‌خورد و سپس باید به آن مسئله رسیدگی کنند و سپس برگردند و شهر دوم، عای، را تصرف کنند. سپس در فصل نهم، موضوع فریب خوردن بنی‌اسرائیل توسط جبعونیان مطرح می‌شود.

با این حال، نکته‌ی مثبتی هم وجود دارد، زیرا آن کنعانی‌ها نجات می‌یابند و به نوعی، به همان روشی که راحاب به شیوه‌ای سراسرتر بخشی از اسرائیل شد، به بخشی از اسرائیل تبدیل می‌شوند. فصل دهم نوعی خلاصه است، به طور خلاصه در مورد یک نبرد خاص و پیامدهای آن و سپس بسیاری از نبردهای دیگر در بخش جنوبی صحبت می‌کند، و سپس فصل یازدهم در مورد نبردهای بخش شمالی سرزمین است. فصل دوازدهم به نوعی خلاصه است، فهرست پادشاهانی که شکست خوردند و این بخش را به پایان می‌رساند.

خب، قبل از اینکه ادامه بدهیم، یک پیش‌زمینه مهم برای این بخش، دستوراتی است که خدا قبلاً داده بود مبنی بر اینکه همه کنعانیان باید نابود شوند. بنابراین، اگر می‌خواهید فقط این منابع را بنویسید، الان به آنها نگاه نمی‌کنیم، اما در تثنیه فصل بیست، آیات شانزده تا هجده، خدا به بنی‌اسرائیل می‌گوید که وقتی به آنجا می‌رسند، چگونه با شهرهای کنعان رفتار کنند. تثنیه بیست، آیه شانزده می‌گوید: در شهرهای ملت‌هایی که خداوند، خدای شما، به عنوان میراث به شما می‌دهد، دوباره به آن زبان توجه کنید، هیچ چیز زنده‌ای را زنده نگذارید.

آنها، حِثیان، آموریان، کنعانیان، فرزیان، جویان، یبوسیان، شش نفر از آنها را در اینجا، همانطور که خداوند خدایتان، به شما فرمان داده است، کاملاً نابود کنید. در غیر این صورت، آنها به شما یاد خواهند داد که از تمام کارهای نفرت‌انگیزی که آنها در پرستش خدایان خود انجام می‌دهند، پیروی کنید و شما علیه خداوند خدایتان، گناه خواهید کرد. خود یوشع این موارد را تکرار کرد، به ویژه در فصل ششم اینجا.

بنابراین، ما فقط برای یک ثانیه به وسط بحث می‌پریم. در آیات هفدهم و بعد از آن، یوشع می‌گوید: «شهر و هر آنچه در آن است، برای نابودی به خداوند تقدیم خواهد شد. فقط راحاب فاحشه و همه کسانی که «با او هستند، زنده خواهند ماند، زیرا او پیام‌های فرستاده شده را پنهان کرد».

اما شما خودتان را از چیزهایی که به نابودی اختصاص داده شده‌اند، دور نگه دارید. و به همین ترتیب، ادامه دارد. بنابراین، دوباره، در بخش دیگری، به طور مستقیم به موضوع اخلاق خواهیم پرداخت که چگونه خدا می‌تواند این چیزها را فرمان دهد.

اما نمی‌توانیم از این واقعیت چشم‌پوشی کنیم که این خداست که به آنها فرمان می‌دهد، و یوشع این فرامین را از جانب خداوند ابلاغ می‌کند. و این یکی از چیزهایی است که باعث می‌شود در مورد کتاب مکث کنیم. اما در حال حاضر، ما فقط در مورد آنچه خود کتاب به ما می‌گوید صحبت خواهیم کرد و سپس به آن مسائل دیگر در بخش دیگری خواهیم پرداخت.

بنابراین، فصل ششم، فصلی است که درباره نابودی واقعی اریحا صحبت می‌کند. و داستان اولین پیروزی در سرزمین با جزئیات دقیقی روایت شده است. من این را با داستان توقف آب‌ها در فصل سوم مقایسه می‌کنم.

نویسنده روایت را کند می‌کند. او به نوعی آن را بارها و بارها مرور می‌کند و از آن لذت می‌برد، زیرا این یک چیز فوق‌العاده است. در اینجا، مقدمه داستان به آرامی و به طرز ظریفی در طول شش روز و روز هفتم گردش به دور اریحا به اوج خود می‌رسد.

فکر می‌کنم چون نویسنده می‌خواهد ما این را به خاطر بسپاریم. باید بگوییم که در یک نقشه بسیار ضعیف از خاورمیانه، بیابید به یاد داشته باشیم که اسرائیل اینجا است و آنها تازه از آنجا عبور کرده‌اند. اریحا به نوعی شهر دروازه‌ای در دره اینجا است.

و اینجا یک بزرگراه حمل و نقل اصلی وجود دارد، و همچنین یکی از اینجا و آنجا. و بنابراین، در یک مکان حیاتی قرار دارد. خیلی از اورشلیم، که تقریباً همینجاست، دور نیست.

و بنابراین، اسرائیل برای تصرف اریحا وارد عمل شد، اریحا یکی از شهرهای بزرگ و مستحکم کنعان بود. از نظر باستان‌شناسی، اریحا کاوش شده است و دیوارهای بزرگی از آن شهر وجود دارد. باستان‌شناسان در مورد چگونگی و زمان دقیق تاریخ‌گذاری کتاب‌ها، بارها و بارها بحث کرده‌اند.

خواهید خوانند که یک محقق قدیمی به نام جان گارستانگ وجود داشته که دیوارها را پیدا کرده و آنها را به یوشع نسبت داده است. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، یک باستان‌شناس بریتانیایی به نام کاتلین کنیون این موضوع را به چالش کشید و آنها را تاریخ‌گذاری کرد و گفت که نه، هیچ مدرکی دال بر تصرف اریحا توسط بنی‌اسرائیل وجود ندارد. و سپس، اخیراً، در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ و پس از آن، محقق دیگری به نام برایانت وود استدلال کرده است که نه، روش‌های تاریخ‌گذاری کنیون نادرست بوده‌اند.

و او خیلی مفصل این موضوع را رد کرد. و به نظر من حرف وود در این مرحله حرف آخر است. و اینکه بله، شواهد بسیار قابل قبولی وجود دارد که، بله، اریحا در زمانی که مورد بحث است توسط یوشع نابود شده است.

باز هم، حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد در تاریخ‌های قدیمی‌تر. اما جزئیاتی که در این فصل گفته شده است، به نوعی اهمیت شهر و البته اهمیت اولین بار، اولین رویداد را گواهی می‌دهد. رویدادهای بعدی خلاصه‌تر هستند.

اما فصل ۶، آیه ۱ شروع می‌شود، صحنه را برای شروع داستان آماده می‌کند و ما را با یک مشکل روبرو می‌کند. مشکل این است که اریحا به دلیل قوم اسرائیل از درون و بیرون بسته شده است. حال، به یاد داشته

باشید، در فصل ۵، آیه ۱، همه مردم سرزمین از اسرائیل می‌ترسیدند، اما آنها شهر را به صورت دفاعی محاصره کرده بودند.

بنابراین، هیچ‌کس وارد نشد، هیچ‌کس بیرون نیامد. و شما می‌توانید این را از دیدگاه اریحا درک کنید. اما از دیدگاه بنی‌اسرائیل، این یک مشکل خواهد بود.

چطور می‌خواهند وارد شوند؟ چطور می‌خواهند شهر را بگیرند وقتی که اینطور مستحکم و بسته شده است؟ پس، خدا، فصل ۶، آیه ۲، به یوشع می‌گوید، ببین، من داده‌ام. دوباره آن فعل دادن در زمان گذشته وجود دارد. حالا، بدیهی است که آنها هنوز آنجا نیستند.

آنها آن را تصرف نکرده‌اند. اما با این حال خدا می‌گوید، من شهر را به شما داده‌ام. بنابراین، این به نوعی نکته‌ای را که در فصل ۱، آیه ۳ مطرح کردیم، نشان می‌دهد. به یک معنا، این یک معامله‌ی انجام شده در دست خداست.

اسرائیل مالکیت قانونی آن را دارد. من اریحا را به دست تو و پادشاهش و مردان شجاع و دلورش داده‌ام و دور شهر رژه خواهم رفت. تمام مردان جنگی شش روز، روز هفتم، هفت بار این کار را انجام دهید، شیپورها را بنوازید، و در نهایت دیوارها فرو خواهند ریخت.

جزئیات خیلی خوبی توی این آیات هست. به جورایی همون داستان رو بهمون می‌گه. به جورایی تکراری می‌شه.

شاید تکرار روایت عبری باعث شود بعد از مدتی چشمانمان خسته شود. اما فکر می‌کنم به نوعی ما را به یاد آیین‌های تورات می‌اندازد. تقریباً انگار که نابودی یا تصرف اریحا را به همان شیوه‌ای که جشن برداشت محصول یا جشن چیزهای دیگر با روزها و تقویم مشخص شده، ارائه می‌دهد.

و این را به عنوان نوعی آیین خاص خود، یک قربانی، مانند قربانی سوختنی برای خداوند، مطرح می‌کند. و من فکر می‌کنم این نشان دهنده نحوه روایت آن در اینجا و نحوه بسط آن است. در غیر این صورت، بدیهی است که خدا می‌توانست بگوید، فوراً بروید و دیوارها فرو خواهند ریخت.

اما خدا آنها را مجبور می‌کند که این مراسم پیچیده را انجام دهند تا بر اساس مراسم فصل ۵ باشد و به آنها یادآوری کند که این فقط یک کار نظامی نیست. این یک قربانی برای خداوند است و باید به خداوند اختصاص داده شود. شما نباید غنایم را نگه دارید.

شما باید آن را به خدا بدهید، مثل اولین میوه‌ها، همانطور که هر وقت چیزی را برداشت می‌کنید، اولین میوه‌های زمین را می‌دهید. این، به یک معنا، اولین شهر و اولین میوه است. و بعداً به یاد دارید وقتی عخان از این دستور سرپیچی می‌کند و چیزهایی را می‌گیرد، بعداً به او گفته می‌شود که متاسفم، وقتی او کشته می‌شود و سپس مردم در فصل ۸ می‌روند، خدا به مردم دستور می‌دهد که از غنیمت عای بردارند.

و بنابراین، اگر عخان فقط صبر می‌کرد، می‌توانست خودش مقداری از غنیمت را داشته باشد. اما به هر حال، اینجا، یک روند تدریجی وجود دارد. و سپس در روز هفتم، ببینید در آیه ۱۵ چه می‌گوید.

آنها سحرخیز بودند. در کتاب یوشع، آنها خیلی زود از خواب بیدار می‌شدند. خود یوشع در فصل ۳، آیه ۱، سحرخیز است. و اینجا آنها این کار را انجام می‌دهند.

آنها آماده رفتن هستند. و همه چیز باید به نابودی اختصاص داده شود، آیه ۱۷. و فقط بگذارید راحاب زنده بماند، و غیره.

چیزها را برای خودت برندار. نقره و طلا، آیه ۱۹، برای خداوند مقدس هستند. آنها به خزانه خواهند رفت.

و بنابراین، در آیه ۲۰، مردم فریاد زدند و شیپورها نواخته شدند. به محض اینکه مردم صدای شیپور را شنیدند، مردم فریاد زدند و دیوار شهر به زمین افتاد. و مردم به شهر بالا رفتند، هر کس مستقیماً پیش روی خود.

آنها شهر را تصرف کردند. دلیل اینکه اینجا مکث می‌کنم این است که فکر می‌کنم دیدن تضاد بین نحوه توصیف معجزه در فصل ۳ واقعاً جالب است. به آرامی شکل گرفتن و لذت بردن از آن، تکرار مکرر افعال و نگاه دوباره به آن، فصل ۴، آب‌ها بالا آمدند و غیره. مدت زیادی بر آن معجزه تأکید و توجه شده است.

اینجا، تقریباً مثل این است که، بنگ، خدا این کار را کرد. و بدون هیچ زحمتی، دیوار فرو می‌ریزد، و این پایان ماجرا است. دیگر چیزی نمانده، روایت ادامه پیدا می‌کند.

بنابراین، روش‌های مختلف و جالبی وجود دارد. اینها دو معجزه اول کتاب هستند و جالب است که چگونه به هر دوی آنها پرداخته شده است، یکی کمی متفاوت از دیگری. بنابراین، در آیات ۲۲ تا ۲۶، یوشع را داریم که به مردانی که برای دیدن راحاب رفته بودند دستور می‌دهد که او و خانواده‌اش را پیدا کنند و آنها را بیرون بیاورند، و در غیر این صورت همه چیز را در شهر آتش زدند.

با آتش، آیه ۲۴. و آنها راحاب و فاحشه، آیه ۲۵، و خانواده پدرش را نجات دادند، همه متعلق به او بودند. او تا به امروز در اسرائیل زندگی کرده است، زیرا فرستادگان را پنهان کرد.

بنابراین اشاره‌ای که قبلاً به آن اشاره کردیم، وجود دارد. آیا خود راحاب، از نظر فیزیکی، تا به امروز در اسرائیل زندگی کرده است؟ خب، شاید، یا شاید به خاطر خانواده‌اش، فرزندانش باشد. البته ما راحاب را در شجره‌نامه عیسی در عهد جدید می‌بینیم.

و خلاصه‌ی ماجرا این است که یوشع شهر را نفرین می‌کند. می‌توانید آن را در آیه‌ی ۲۶ ببینید. نفرین شده. در حضور خداوند، کسی که برخیزد و شهر را از نو بسازد.

به قیمت جان فرزند اولش، او پایه‌های شهرش را بنا خواهد کرد. به قیمت جان پسر دومش، دروازه‌های شهرش را برپا خواهد کرد. بنابراین، نفرین بر اریحا نازل شد.

و واقعاً بعد از این هرگز به هیچ وجه قابل توجهی اشغال نشد. اما تحقق بسیار چشمگیری برای این نفرین یا این قسمت در کتاب اول پادشاهان وجود دارد. بنابراین، اگر شما هم می‌خواهید به آن بپردازید، به اول پادشاهان ۱۶ می‌پردازم.

و این در روزگار اخاب است، شاید ۶۰۰، ۵۰۰، ۶۰۰ سال بعد. اخاب شروترترین پادشاه تا آن زمان بود. و به اول پادشاهان ۱۶، آیه ۳۳ نگاه کنید.

اشیره، یک تیرک به افتخار همسر بعل، ساخت. او بیش از همه پادشاهان اسرائیل که پیش از او بودند. خشم خداوند، خدای اسرائیل را برانگیخت. و سپس آیه ۳۴.

در روزگار او، خدای بیت‌ئیل، اریحا را ساخت. او پایه‌های آن را به قیمت جان ایبرام، نخست‌زاده‌اش گذاشت و دروازه‌های آن را به قیمت جان پسر کوچکش، سجویب، برپا کرد، طبق کلام خداوند که توسط یوشع، پسر نون، گفته بود. تحقیقی واقعاً جالب، دراماتیک، غم‌انگیز، پژواکی از این بخش در یوشع ۶. به طرز غم‌انگیزی، کسی این کار را کرد و به خاطر آن رنج کشید.

پس این داستان تصرف شهر بود. و شهر برای نابودی به خداوند تقدیم شده است. قرار نبود چیزی تصرف شود.

مثل این است که نوبر حیوانات یا محصولات کشاورزی خود را، هر چه که باشد، تقدیم کنید. و در خود، سرزمین، اریحا قرار بود به نوعی عشر اموال باشد و آنها به هیچ وجه از آن سود مادی نمی‌بردند. و البته، در فصل بعدی، اوضاع درست برعکس می‌شود.

بنابراین، فصل ۷ درباره شکست اسرائیل در شهر بعدی، که درست در نزدیکی اریحا بود، به ما می‌گوید. ما دقیقاً از محل دقیق عای یا هوش مصنوعی مطمئن نیستیم. بحث و جدل زیادی در مورد محل دقیق آن وجود دارد.

برای اهداف ما، ما نگران این موضوع نخواهیم بود. این دقیقاً در غرب، ۵، ۱۰ مایل جایی در همان مجاورت است. و بنابراین، در این فصل، فصل ۷، من این بخش را نافرمانی از عهد می‌نامم.

و ما آن را از همان ابتدا در آیه ۱ می‌بینیم. فصل ۷، آیه ۱. قوم اسرائیل در مورد چیزهای وقف‌شده، این چیزهایی که قرار بود به نابودی وقف شوند، ایمان خود را شکستند. و دو نکته در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد. یکی اینکه توجه داشته باشید که در آیه ۱، قوم اسرائیل متهم شده‌اند. اما خواهیم فهمید که در واقع یک نفر، عخان، است.

آنها در مورد چیزهای وقف شده اسرائیل، ایمان خود را شکستند. زیرا عخان، پسر کرمی، پسر زبیدی و غیره، برخی از چیزهای وقف شده و خشم خداوند را برداشت و علیه مردم آتش زد. بنابراین، در اینجا این نوع تعامل بین فرد و ملت وجود دارد.

و این ایده که گناهان یک نفر بر ملت تأثیر می‌گذارد و البته برعکس. و این نوعی مضمون است که ما در بیشتر عهد عتیق زیاد می‌بینیم. بنابراین این اولین نکته است.

توجه کنید که گناه یک نفر، گروه بزرگتری را تحت تأثیر قرار داد. اما دوم، توجه کنید که اصطلاح در نسخه من به معنای «شکستن ایمان» است. فکر می‌کنم برخی نسخه‌ها چیزی شبیه به «بی‌وفایی» می‌گویند، چیزی در همین مایه.

و خب، کلمه عبری اینجا چیست؟ این کلمه در اعداد ۵ برای صحبت در مورد نحوه رفتار یک زن با شوهرش با ارتکاب زنا استفاده شده است. به عبارت دیگر، شکستن پیمان ازدواج و عمل غیروفادارانه. در آنجا، همان کلمه اینجا استفاده شده است.

این خیانت به اعتماد بین دو طرف است. بنابراین، با بردن این چیزهای ممنوعه از اریحا، عخان اعتماد عهدی را که اسرائیل با خدا بسته بود، می‌شکست. و به یاد داشته باشید که در فصل ۱، اسرائیل خود را به اطاعت از یوشع، که نماینده خدا بود، متعهد کرده بود.

و با این حال، در اینجا نمونه‌ای چشمگیر از نافرمانی داریم. بنابراین، آیه ۱۱ این موضوع را به صراحت بیان می‌کند. بیایید به آیه ۱۱ نگاهی بیندازیم.

بنابراین، او، یعنی عخان، باعث شد که صندوق عهد... ببخشید، من در باب ۶ هستم. می‌خواهم به باب ۷ آیه ۱۱ نگاه کنم. بگذارید آن را پیدا کنم. در واقع، می‌خواهم... بله، آیه ۱۱ چندین چیز را می‌گوید.

ببینید، خدا به یوشع در آیه ۱۰، فصل ۷ می‌گوید: «برخیز! چرا به روی خود افتاده‌ای؟» «چون یوشع البته این دعای شکایت و ناله را علیه خداوند خوانده است. اما خدا می‌گوید، اسرائیل کارهای زیادی انجام داده است. حالا به فصل ۷، آیه ۱ توجه کنید. گفته شده که آخان با برداشتن برخی از چیزهای وقف شده، ایمان خود را شکست.

بنابراین، دو فعل وجود دارد. شکستن ایمان، نوعی فعل انتزاعی و کلی‌تر شکستن عهد است. گرفتن چیزهای وقف‌شده، و تمام.

اما کیفرخواست خدا در آیه ۱۱، جنبه‌های مختلف آن عهدشکنی را آشکار می‌کند. آیه ۱۱، اسرائیل گناه کرده است. چطور؟ اولاً، آنها از عهد من تجاوز کرده‌اند.

بنابراین، این عهد، این ایده‌ی شکستن عهد است. اینکه من به آنها دستور داده‌ام. آنها، دوم، برخی از چیزهای وقف شده را برداشته‌اند.

آنها دزدی کرده‌اند، شماره سه. آنها دروغ گفته‌اند، شماره چهار. آنها را با وسایل خودشان بیرون انداخته‌اند.

بنابراین، خدا این یک گناه را برمی‌دارد و جنبه‌های مختلف آن را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که در اینجا انبوهی از گناهان مرتکب شده است. و باز هم، او ملت را متهم می‌کند، نه فقط این یک نفر را. بنابراین، در آیه ۱۲، قوم اسرائیل نمی‌توانند در مقابل دشمنان خود بایستند.

این یک جمله‌ی طعنه‌آمیز است، زیرا به یاد داشته باشید که این همان کلمه‌ای است که در فصل ۱ آمده است و وقتی خدا به یوشع می‌گوید، هیچ‌کس نمی‌تواند در اینجا در برابر شما مقاومت کند. اسرائیل نمی‌تواند در برابر دشمنان خود مقاومت کند. و آنها به دشمنان خود پشت می‌کنند زیرا خودشان به نابودی اختصاص داده شده‌اند، برخلاف کنعانی‌ها که به نابودی اختصاص داده شده بودند.

حالا اسرائیل هم دارد به سوژه‌ی همین ماجرا تبدیل می‌شود. پس خدا می‌گوید، من دیگر با شما نخواهم بود. و ما می‌توانیم فقط این را بخوانیم و متوجه اهمیت آن نشویم.

اما به یاد داشته باشید، بارها و بارها، خدا می‌گوید، من با تو خواهم بود، با قومش، با رهبرانش و غیره. و اینجا، خدا می‌گوید، من با تو نخواهم بود. من کناره‌گیری خواهم کرد.

و، برخی از شما می‌دانید که بعداً در اول سموئیل ۴، وقتی تابوت عهد توسط فلسطینیان تصرف می‌شود. حضور خدا از بین می‌رود و شخصی به نام ایخابود وجود دارد و آن عبری ایخابود است. جلال آنجا نیست. این غیبت خداست.

و این وحشتناک است، باید برای مؤمنان در اسرائیل چیز سنگینی باشد. بنابراین دستورالعمل‌های خدا، آیه این است که برخیزید، مردم را تقدیس کنید، خود را برای فردا تقدیس کنید زیرا خداوند چنین می‌گوید، ۱۳.

اینها چیزهای وقف شده هستند و باید اتفاقی بیفتد. این پژواکی از فصل ۳، آیه ۵ است، وقتی یوشع می‌گوید خود را تقدیس کنید زیرا اتفاق مهمی قرار است رخ دهد، یعنی عبور از دریای سرخ، معجزه، عبور از اردن.

اینجا، قرار است اتفاقی بیفتد. بیشتر جنبه منفی دارد، یعنی شناسایی عخان و برخورد با او. اما آنها همچنین این یک مناسبت رسمی است.

آنها باید خود را برای این کار تقدیس کنند. و به همین ترتیب، ادامه می‌یابد. بنابراین، فصل ۷، آیه ۱۶. یوشع دوباره صبح زود بیدار می‌شود و بنی اسرائیل را قبيله به قبيله می‌آورد.

و اینجا ما با یک نمونه جالب، از بیرون، مواجه هستیم، اگر به نوعی به جامعه‌شناسی اسرائیل، اسرائیل باستان و ساختار اجتماعی ملت علاقه‌مند باشیم، اینجا یک مثال خوب می‌بینیم. بنابراین، او اسرائیل را قبيله و اینجا ما با یک نمونه جالب، از بیرون، مواجه هستیم، اگر به نوعی به جامعه‌شناسی اسرائیل، اسرائیل باستان و ساختار اجتماعی ملت علاقه‌مند باشیم، اینجا یک مثال خوب می‌بینیم. بنابراین، او اسرائیل را قبيله به قبيله گرد هم می‌آورد. و آنها دارند کاری انجام می‌دهند.

به نظر می‌رسد قرعه‌کشی شده است. اما به نوعی، آیه ۱۶ می‌گوید، قبيله یهودا شناسایی شد، انتخاب شد و تمام قبایل این قبيله به آنجا آورده شدند و قبيله زارحیان انتخاب شد. او قبيله زارحیان را نفر به نفر می‌آورد و زبدي انتخاب شد.

و او مرد به مرد اهل خانه را نزدیک می‌آورد. عخان، پسر زارحیت، پسر زبدي، گرفته شد. بنابراین، ما سازمان اجتماعی ملت، قبایل، طوایف، خانواده و سپس فرد را می‌بینیم.

و این به نوعی کمی از طبقه بندی جامعه آنجا را به ما نشان می‌دهد. و بنابراین، یوشع خطاب به آخان چهار چیز را به او می‌گوید، چهار چیز را به او دستور می‌دهد. او در آیه 19 می‌گوید: پسر من، شماره یک خداوند، خدای اسرائیل را جلال بده.

دوم، از او تعریف کنید. سوم، حالا به من بگویید چه کار کرده‌اید. از طرف دیگر، آن را از من پنهان نکنید.

بنابراین، چهار فعل، چهار دستور وجود دارد. با این حال، نظر من این است که دو گروه دوتایی وجود دارد. و اولین مورد، جلال دادن به خداوند و ستایش او است.

و دو مورد دوم، تجلی آن هستند. به عبارت دیگر، با گفتن حقیقت، شما به خدا جلال می‌دهید، خدا را ستایش می‌کنید. بنابراین، اکنون به من بگویید که چه کاری انجام داده‌اید، آن را از من پنهان نکنید.

اینگونه است که باید در این لحظه حساس زندگی خدا را ستایش کنی. به یکی از مزامیر حمله نکن، فقط حقیقت را به من بگو. این چیزی است که او اینجا می‌گوید.

فکر می‌کنم این درسی برای امروز است. وقتی حقیقت را می‌گوییم، زندگی‌ای توأم با صداقت داریم، اما در این فرآیند، به یک معنا، به خدا جلال می‌دهیم و او را ستایش می‌کنیم. به خصوص، البته در فرهنگ ما که به نظر می‌رسد حقیقت آنطور که باید و شاید ارزشمند نیست.

بنابراین، عخان پاسخ می‌دهد و اعتراف می‌کند. و او می‌بیند، او درباره غنیمت و اینکه چقدر شگفت‌انگیز بوده و چقدر می‌خواسته آن را تصاحب کند صحبت می‌کند. بنابراین، آنها رفتند و وسایل را در چادر او پیدا کردند.

متأسفانه، تمام خانواده عخان به خاطر این موضوع رنج کشیدند. تمام قوم نابود نشدند، اما خانواده او نابود شدند. آنها او را با سنگ سنگسار کردند و با آتش سوزاندند، آیه ۲۵

و آنها توده بزرگی از سنگ بر او برپا کردند که تا به امروز، از زمانی که آن کتاب نوشته شده است، در آنجا باقی مانده است. نام آن دره عخور نامیده می‌شود. و کلمه عخور به معنای دردر است

بنابراین، این دره‌ای است که در آن مشکلات بزرگی وجود داشته است. بنابراین، این یک دوره واقعاً غم‌انگیز در تاریخ اسرائیل است. و مطمئناً، در کتاب یوشع، این نقطه اوج کتاب است

بخش عمده‌ای از کتاب، کتابی درباره شادی است. و همانطور که قبلاً گفتیم، این حس را القا می‌کند که «بنی اسرائیل می‌گویند»: بالاخره اینجاییم». و زندگی خوب است

عمل به وعده‌ها. ما همه چیز را طبق برنامه انجام خواهیم داد. به وعده‌ها عمل می‌شود

دستورات اجرا می‌شوند. و غیره. و با این حال، این نقطه ضعف کتاب است، زیرا یک فرد عهد را می‌شکند و این کارها را انجام می‌دهد، خدا آن را از زاویه کاملاً متفاوتی می‌بیند و ملت رنج می‌برد

این را در فصل ۸ خواهیم دید. اما متأسفانه، عخان و خانواده‌اش در فصل ۷ رنج می‌برند. بنابراین، وقتی به فصل ۸ می‌رسیم، باید به عقب برگردیم، چون به ترتیب زمانی دقیق به آن نپرداخته‌ام، و می‌خواهم شما را به ابتدای فصل ۷ ببرم تا به این نکته نیز اشاره کنم. قبل از اینکه عخان لو برود، بدیهی است که این فصل در مورد شکست قوم در عای صحبت می‌کند. پیروزی بزرگ در اریحا

حالا یک شکست اینجا در عای. اما فکر می‌کنم جالب است که در فصل ۶ به آن توجه کنیم، ما می‌بینیم که خدا در آیه ۲، فصل ۶ با یوشع صحبت می‌کند. خداوند به یوشع گفت، من اریحا را به دست تو سپردم، و غیره، و غیره، و غیره. همه چیز در فصل ۶ به وضوح از جانب خداست

و مراسم و همه آن چیزها. به فصل ۷ توجه کنید، وقتی مردم برای حمله به عای بیرون می‌روند، خدا دخالتی ندارد. در فصل ۷، آیه ۲، یوشع مردانی را از اریحا به عای فرستاد و به آنها گفت، بروید و زمین را جاسوسی کنید.

آنها رفتند و جاسوسی کردند، برگشتند و گفتند، آه، نگران نباشید. لازم نیست همه را بفرستیم، دو یا سه هزار نفر را بفرستیم و به عای حمله کنیم. بنابراین، سه هزار نفر رفتند و شکست خوردند

سی و شش نفر کشته شدند، آیه ۵. و این به عنوان یک شکست خردکننده تلقی می‌شود. و در تمام طول کتاب و نبردهای اسفار پنجگانه، ما واقعاً تعداد افرادی که شکست می‌خورند را نمی‌دانیم. اما ارتشی متشکل از سه هزار و سی و شش نفر، تعداد بسیار کمی است

و با این حال، این به عنوان یک شکست خردکننده تلقی می‌شود. اما دوباره توجه کنید، خدا اینجا هیچ جا نیست. و به نظر من این بخشی از پیام نویسنده کتاب است که سعی دارد به ما بگوید حضور خدا آنجا نیست

و به همین دلیل است که آنها شکست خوردند. به فصل ۸ بروید، و حالا خدا دوباره در تصویر است. در فصل ۸، آیه ۱، خداوند به یوشع گفت، نترس، هراسان نشو

دوباره، با تکرار فصل ۱، مردان جنگجو را با خود ببر، به عای برو، و من پادشاه عای را به دست تو تسلیم کرده‌ام، و غیره. بنابراین، تمام آن واژگان، فصل ۱ را تکرار می‌کنند، فصل ۶ را تکرار می‌کنند، اما فصل ۷ را نه فصل ۷ استثنا است، و این به دلیل گناه است. بنابراین، آنها برمی‌گردند، و این بار البته یک پیروزی بزرگ وجود دارد.

این، با جزئیات کامل گفته شده است. یک فصل نسبتاً طولانی است، و سی هزار مرد شجاع هستند که شبانه بیرون می‌روند و در غرب شهر کمین می‌کنند. و یوشع شب را آنجا می‌گذراند.

کمی سردرگمی در مورد اینکه چند بار این اتفاقات رخ داده یا گروه‌های مختلف چه کسانی بوده‌اند، وجود دارد. برای مثال، در فصل ۸، آیه ۱۲، از یوشع با گروهی متشکل از پنج هزار مرد یاد می‌کند و در فصل ۸ آیه ۳، از سی هزار مرد نام می‌برد. و خوب، می‌دانید، اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ به نظر می‌رسد که آیات ۱۱ تا ۱۳ نوعی بازگشت به گذشته هستند و همچنین به نظر می‌رسد که شاید در اعداد لغزشی وجود داشته باشد و شاید یک اشتباه نگارشی در مورد یکی از آنها رخ داده باشد، به طوری که به نظر من، پنج هزار و سی هزار نفر یک گروه هستند.

و ممکن است فقط یک خطای کپی وجود داشته باشد. یک گروه سی هزار نفری و یک گروه جداگانه پنج هزار نفری وجود ندارد. بنابراین، این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد.

بنابراین، وقتی صبح می‌شود، و آنها، می‌دانید، یوشع شب را چند بار مختلف می‌گذراند، یا دو بار در آیات ۹ و ۱۳ به آن اشاره می‌کند. اما سپس، در آیات ۱۴ و بعد از آن، نشان می‌دهد که چگونه پادشاه عای این گروه کوچک، این گروه را به سمت غرب می‌بیند و از آن طریق عجله می‌کند، و ارتش اصلی پشت سر آنها می‌آید و شهر را تصرف می‌کند. بنابراین، در آیه ۱۷، هیچ مردی در عای یا بیت‌ئیل باقی نماند که به دنبال اسرائیل نرفته باشد، و شهر باز می‌ماند.

بنابراین، یوشع، خدا به یوشع می‌گوید که نیزه‌اش را در دست بگیرد، او همه چیز را به دست او خواهد داد و او این کار را می‌کند، و بنی‌اسرائیل وارد می‌شوند، و آیه ۲۰، متاسفم، بله، آیه ۲۰، مردان عای به عقب نگاه می‌کنند، دود شهر را می‌بینند که بالا می‌آید، و متوجه می‌شوند که شکست خورده‌اند. آنها پادشاه عای را می‌گیرند، آیه ۲۳، او را نزد یوشع می‌آورند، و اساساً همه اینها یک پیروزی بزرگ برای بنی‌اسرائیل است.

بنی‌اسرائیل، به ظاهر، ۱۲۰۰۰ نفر را در آیه ۲۵ کشتند. اما یوشع دست خود را که نیزه را دراز کرده بود. عقب نکشید تا اینکه همه ساکنان را نابود کرد و سپس شهر را سوزاند، آیه ۲۶، و پادشاه را به دار آویخت. بنابراین، این یک پیروزی بزرگ است.

باز هم، ممکن است باعث شود کمی احساس تهوع کنیم و امروز در احساساتمان احساس ناراحتی کنیم، اما این پیروزی بزرگی بود که در پاسخ به پاکسازی شر از میان آنها، در فصل ۷، به دست آمد. اکنون، آنها دوباره کارها را طبق کتاب انجام می‌دهند، خدا به آنها می‌گوید که این کار را انجام دهند، و این کار جواب می‌دهد. سپس، آن بخش با یک توده بزرگ سنگ به پایان می‌رسد که، دوباره، تا به امروز، هر زمان که اتفاق افتاده باشد، آنجا ایستاده است. بنابراین، این بخش، ۶، ۷ و ۸، داستان دو یا شاید سه نبرد بزرگ اولیه، پیروزی بزرگ در اریحا، شکست در عای، و سپس پیروزی در عای را برای ما تعریف می‌کند، و آنها با جزئیات دقیقی روایت می‌شوند تا به ما کمک کنند آن احساس را درک کنیم.

حالا، بعداً، خلاصه‌های بیشتری از گفته‌ها خواهیم داشت، اما قبل از اینکه به قسمت بعدی برسیم، در مورد تعامل با کنعانیان، در پایان فصل ۸، بخشی داریم که یوشع برای خداوند قربانگاهی می‌سازد، فصل ۸

آیات ۳۰-۳۵. این بخش جالبی است. این در راستای تحقق فرمانی است که خداوند در زمان موسی به قوم خود داده بود.

وقتی خدا با آنها صحبت کرد، قبل از اینکه به سرزمینشان بیایند، به آنها گفته شد که در اینجا، در این مکان، قربانگاهی بسازند. بنابراین، می‌خواهم شما را به آن قسمت ببرم که در تثنیه، فصل ۲۷ آمده است. لطفاً به آنجا بروید.

در ابتدای آن باب، موسی به آنها دستور می‌دهد که وقتی وارد سرزمین موعود شدند، باید قربانگاهی از سنگ‌های بزرگ بسازند. بنابراین، ما فقط به آن نگاه می‌کنیم و آن را مرور می‌کنیم. بنابراین، تثنیه ۲۷، آیات ۱ و بعد از آن ۱.

موسی به قوم فرمان داد، فرمانی را که امروز به شما می‌دهم، در آیه ۲، حفظ کنید، در روزی که از اردن به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد عبور می‌کنید، سنگ‌های بزرگی برپا کنید و آنها را با گچ بپوشانید. هنگام عبور از رود اردن و ورود به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد، سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است، تمام کتب این شریعت را بر روی آنها بنویسید. هنگامی که از اردن عبور می‌کنید، این سنگ‌ها را که تا به امروز به شما فرمان می‌دهم، بر روی کوه عیبال برپا کنید.

بنابراین، اینها سنگ‌هایی نیستند که آنها در کنار رود اردن نصب کرده باشند. همانطور که شما وارد سرزمین می‌شوید، آنها نیز به اینجا آمدند، اما کوه عیبال و جرزیم در بالای سرزمین، حدود ۲۵، ۳۰ مایلی شمال قرار دارند. و آنجا جایی بود که آنها قرار بود این کار را انجام دهند.

و دوباره، آنها باید سنگ‌هایی برمی‌داشتند و آنها را با گچ می‌پوشاندند و سپس کلماتی را که خدا به آنها فرمان می‌دهد، بر روی گچ می‌نوشتند. و آیه ۵، برای خداوند قربانگاهی بنا کنید، هیچ ابزار آهنی در آنها به کار نبرید. به عبارت دیگر، اینها باید سنگ‌های نتراشیده باشند، در آنجا قربانی‌های سوختنی تقدیم کنند. قربانی‌های صلح تقدیم کنند و شادی کنند.

کلمات این قانون را خیلی واضح روی سنگ‌ها بنویسید. خب، این دستورالعمل اینجاست. حالا، اگر دستور آیه ۲ را به معنای واقعی کلمه در نظر بگیریم که می‌گوید روزی که از اردن، سرزمینی که خدایتان به شما می‌دهد، عبور می‌کنید، این کار را انجام دهید، می‌بینیم که اسرائیل این کار را فوراً انجام نداد.

یا منظور خدا دقیقاً در همان روز این بوده که به آنجا بروند، ۲۵، ۳۰ مایل، هزاران نفر، یا شاید به این معنی است که در زمانی که عبور می‌کنید، حتماً به آنجا برسید. ما در مورد این مطمئن نیستیم، اما بدیهی است که آنها با جنگیدن راه خود را از طریق بخش مرکزی سرزمین، که اریحا و عای است، باز کردند و سپس به سمت شمال تغییر جهت دادند تا به آنجا بروند. بنابراین، حدس می‌زنم آنها کمی برای رسیدن به آنجا تأخیر دارند، اما خوب است که این کار را کردند.

و در فصل ۸، آیات ۳۰ تا ۳۵، آن قسمت شرح داده شده است. در این بخش، تقریباً کلمه به کلمه، چیزهای زیادی وجود دارد که تحقق تثنیه ۲۷ است. بنابراین، من فقط مقداری از آن را می‌خوانم.

یوشع ۸، آیه ۳۰. در آن زمان، یوشع قربانگاهی برای خداوند، خدای اسرائیل، در کوه عیبال ساخت. همانطور که موسی، بنده خداوند، به قوم اسرائیل فرمان داده بود. ضمناً توجه داشته باشید که برای تکرار نکته‌ای که قبلاً در مقدمه گفته شد، در اینجا موسی بنده خداوند نامیده شده است، نه یوشع.

او تا پایان کتاب، بندهی خداوند نامیده نشده است. موسی در تمام طول کتاب، بندهی خداوند است همانطور که موسی، بندهی خداوند، فرمان داده بود، همانطور که در کتاب شریعت موسی، در تثنیه، آمده است، قربانگاهی از سنگ‌های نتراشیده

آنها بر روی آن قربانی‌های سوختنی، قربانی‌های صلح، آیه ۳۱، آیه ۳۲ تقدیم کردند. او سنگ‌هایی نوشت که از شریعت موسی که قرار بود نوشته شود، نسخه‌برداری می‌کرد. و حالا می‌خواهم به نکته جدیدی اشاره کنم

در آن آمده است که همه بنی‌اسرائیل، چه ساکنان موقت و چه بومیان، به همراه همه بستگان و افسران و غیره، در دو طرف مقابل ایستاده بودند. می‌خواهم اینجا مکث کنم و درباره اینکه این ساکن موقت که بود صحبت کنم. در نسخه من، «ساکن موقت» نوشته شده است

در برخی نسخه‌ها، این کلمه به معنای غریبه یا بیگانه، یا یک خارجی است. در زبان عبری کلمات مختلفی برای افرادی که اسرائیلی نیستند وجود دارد. برخی از آنها بسیار کلی هستند، مانند قوم، ملت

برخی بیشتر شبیه یک بیگانه هستند که اسرائیل هرگز واقعاً او را نمی‌شناخت، اما مانند کاروانی از بازرگانان که از آنجا عبور می‌کنند، با او تماس گذرا برقرار کرده است. این کلمه یک کلمه بسیار خاص است و آن کلمه یک بیگانه بود که اسرائیلی به دنیا نیامده بود، اما در اسرائیل و در میان آنها اقامت گزیده ger است. و ger بود.

یک خارجی بود که اسرائیلی به دنیا نیامده بود، اما در اسرائیل و در میان آنها ساکن شده بود. گر (ger) گر چندین بار در کتاب، معمولاً در گروهی متشکل از سه یا چهار نفر دیگر، که اسرائیل باید به آنها توجه ویژه‌ای می‌کرد، ذکر شده است. اینها بیوه‌ها، یتیمان، بیگانگان یا خارجی‌ها، گر و فقرا هستند

و همه اینها، به نوعی، در جامعه به حاشیه رانده شده بودند. و همه آنها، به نوعی، درمانده بودند، یا به کمک نیاز داشتند. بنابراین، بیوه‌ها آشکارا شوهری نداشتند که از آنها حمایت کند

یتیمان، بدون والدین. فقیران، آنها هیچ وسیله‌ای برای امرار معاش خود نداشتند. و آن مرد یک بیگانه، یک خارجی بود که از نسل ابراهیم متولد نشده بود، اما با این حال تصمیم گرفته بود که در اسرائیل و در میان آنها اقامت کند

اسرائیل باید با آنها به خوبی رفتار می‌کرد. و من فکر می‌کنم ایده این است که اسرائیل باید با محرومان جامعه، چه بومی و چه خارجی، به ویژه خارجی‌ها، رفتار می‌کرد تا جهانی که نظاره‌گر است ببیند که خدای اسرائیل می‌خواهد مردمش چگونه با دیگران رفتار کنند، و خارجی‌ها نیز بخواهند خدای اسرائیل را بپذیرند. بنابراین، این نمونه دیگری از غیریهودیان است که به نوعی بخشی از اسرائیل می‌شوند

یک واقعیت بسیار جالب این است. اگر به نوشته‌های عهد عتیق فکر کنیم، ترجمه یونانی آن حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد یا چند دهه پس از زمان عزرا نحما در پایان، انجام شده است. حدود ۴۰۰ سال بود که هیچ وحی جدید واقعی وجود نداشت، به همان معنایی که ما در مورد عهد عتیق و جدید فکر می‌کنیم

اما در آن زمان، یونانیان جهان شناخته شده را فتح کردند و یونانی به زبانی تبدیل شد که مردم صحبت می‌کردند. و بنابراین، حتی یهودیان هم به یونانی صحبت می‌کردند، نه عبری. عبری زبان عهد عتیق بود

بنابراین، این اتفاق افتاد که یهودیان نمی‌توانستند عهد عتیق را بخوانند. یهودیان عادی، به زبان یونانی صحبت می‌کردند. بنابراین رهبران یهود در اسکندریه مصر گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند عهد عتیق را به یونانی ترجمه کنند.

نام دارد و احتمالاً حدود ۲۵۰ سال قبل از میلاد مسیح نوشته شده (Septuagint) این نسخه، سپتواجینت Ger است. دلیل اینکه در ذکر این موضوع مکث کردم این است که کلمه‌ای که در سپتواجینت برای ترجمه استفاده شده بسیار جالب است. فقط یادآوری می‌کنم که سپتواجینت توسط محققان یهودی نوشته شده آورده شده است Ger است، نه مسیحیان. اما در اینجا کلمه یونانی برای ترجمه کلمه عبری

را از آن کلمه یونانی می‌گیریم. و امیدوارم proslytize و proselyte نوکیشان. و ما کلمات انگلیسی مانند متوجه شده باشید که نوکیشان اساساً کسی هستند که به دین دیگری گرویده است.

ما در مورد شاهدان یهوه و مورمون‌ها صحبت می‌کنیم که به محله‌ها می‌روند، در خانه‌ها را می‌زنند و تبلیغ می‌کنند. آنها می‌خواهند ما به دین آنها روی آوریم و ایمانشان را بپذیریم. و بنابراین، رهبران یهودی فهمیدند که آن مرد یهودی یک تازه مسلمان شده است.

گر یک خارجی بود، از نسل ابراهیم متولد نشده بود، اما ایمان ابراهیم را پذیرفته بود. و بنابراین، گر کسی بود که اساساً اسرائیلی بود، نه از طریق تولد، نه از طریق خون، بلکه از طریق ایمان. بنابراین، یکی از این دوگانگی‌هایی که من در دوران کودکی یاد گرفتم، اینکه رستگاری از طریق اعمال یا فداکاری در عهد عتیق در مقابل ایمان در عهد جدید است، دوباره توسط شواهد بسیاری رد می‌شود، که یکی از آنها این است.

نام گر در ده فرمان ذکر شده است. در فرمان مربوط به سبت آمده است که روز سبت را به یاد داشته باشید تا آن را مقدس نگه دارید، شما، همسران، پسران، دختران، غلامان، کنیزان و گری که درون دروازه‌های شماست. بنابراین، از گر، غریبه، انتظار می‌رود که سبت را رعایت کند.

و در خروج ۱۲، وقتی درباره جشن عید فصح صحبت می‌شود، درباره این است که هر کسی که ختنه شده است، چه بومی و چه یهودی، باید عید فصح را جشن بگیرد. همین‌طور است. بنابراین در اینجا انتظار می‌رود که یک یهودی تا زمانی که ختنه شده است، در مقدس‌ترین مراسم بنی اسرائیل، یعنی عید فصح، پذیرفته شود.

خب، اگر یک خارجی ختنه شود چه معنایی دارد؟ یعنی آنها ایمان اسرائیل را پذیرفته‌اند. آنها می‌خواهند عضوی از خانواده اسرائیل شوند. بنابراین، اصطلاح چر هرگز برای راحاب استفاده نمی‌شود، اما من راحاب را به عنوان یکی از چر در نظر می‌گیرم.

ما اینجا آن را می‌بینیم. بنابراین، من فکر می‌کنم که این واقعاً جالب است. پس برگردیم به متن اینجا در یوشع فصل ۸. بنابراین، دوباره آیه ۳۳.

تمام قوم اسرائیل، چه یهودی و چه غیر یهودی، باید در این مراسم تجدید عهد شرکت کنند. آنها ایستاده‌اند، کاهنان آنجا هستند، آنها تابوت عهد را حمل می‌کنند. نیمی از آنها بر کوه جرزیم و نیمی دیگر بر کوه عیبال ایستاده‌اند.

آنها به تنه ۲۷-۲۸ برمی‌گردند. بین آن دو کوه، یا قرار است خوانده شوند، برکت‌ها و لعنت‌هایی خوانده می‌شود. اینجا آنها این کار را می‌کنند، و سپس مردم را برکت می‌دهند، پایان آیه ۳۳.

یوشع کلمات شریعت، برکات و لعنت‌ها را دوباره از تثنیه ۲۷-۲۸ می‌خواند. طبق تمام آنچه در کتاب نوشته شده، بنابراین کلمه‌ای از تمام آنچه موسی فرمان داد، آیه ۳۵، وجود ندارد که یوشع انجام داده باشد متأسفم، کلمه‌ای از تمام آنچه موسی فرمان داد وجود ندارد که یوشع در مقابل تمام جماعت اسرائیل نخوانده باشد. مردان، خردسالان، چَر، که در میان آنها زندگی می‌کردند.

بنابراین، ما شاهدیم که اسرائیل با وفاداری دستورات تثنیه ۲۷ را اجرا می‌کند. اینکه آیا زمان‌بندی آن فوری بوده یا نه، من کاملاً مطمئن نیستم، اما آنها سعی می‌کنند کارها را طبق کتاب انجام دهند، همانطور که قبلاً در طول کتاب دیده‌ایم. این قطعاً یک پاسخ است، بدون شک پاسخی به گناه و شکست در عای، گناه آخان، و اکنون پیروزی، و آنها برای انجام این کار مکث می‌کنند، و دوباره توجه به گر، مسافر، نکته‌ای را نشان می‌دهد که دوباره، خدای عهد عتیق خدای همه غیریهودیان و همچنین فقط یهودیان است.

بنابراین، این تمام چیزی است که می‌خواهم در مورد فصل‌های ۶ تا ۸ بگویم.

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد یوشع از طریق روت است. این جلسه شماره نه، یوشع ۶-۸، اریحا و هوشع است.